

فکر استقرار رژیم جمهوری در ایران در اسفند ماه سال ۱۳۰۲ بطور جدی مطرح شد و طرفداران سردار سپه برای تهیه زمینه اجرای این نقشه، تلگرافات متعددی از سراسر کشور برای برقراری جمهوری در ایران به تهران فرستادند. طرح قانونی مربوط به انقراض قاجاریه و استقرار رژیم جمهوری در ایران روز سیام اسفند ۱۳۰۲ به مجلس تقدیم شد، ولی با مخالفت شدید روحانیون و تظاهراتی که در تهران و سایر نقاط کشور بر علیه جمهوریت صورت گرفت رضاخان از تعقیب این فکر خودداری نمود.

در طول سال ۱۳۰۳ و نیمه اول سال ۱۳۰۴ رضاخان عملاً تمام اختیارات حکومت را بدست خود گرفت و با سرکوبی غائله شیخ خزعل در خوزستان و غائله سیمتیقو در آذربایجان موقعیت خود را مستحکمتر ساخت. احمدشاه قاجار هم که در تمام این مدت در اروپا بسر می برد بکلی اعتبار و موقعیت خود را در داخل از دست داده بود، تا اینکه در آبان ماه سال ۱۳۰۴ موجبات خلع قاجاریه از سلطنت فراهم گردید و قانون انقراض سلسله قاجار در جلسه روز نهم آبان به تصویب رسید. رضاخان این بار دیگر بفکر سلطنت بود و با تشکیل مجلس مؤسسان در آذر ماه سال ۱۳۰۴ به این آرزوی خود جامعه عمل پوشانید.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

---

بخش دوم

**مقدمات انقلاب**

---

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## آغاز دوران پهلوی‌ها

### و باز شدن پای آمریکائیا به ایران

نطفه انقلابی که در بهمن ماه ۱۳۵۷ به عمر رژیم سلطنتی در ایران خاتمه داد در دوران سلطنت رضاشاه بسته شد و در زمان سلطنت سی و هفت ساله محمدرضا شاه بارور گردید. رضاشاه برخلاف آنچه در اوایل سلطنت خود به آن تظاهر می‌کرد اعتقادات مذهبی نداشت و به همین جهت به محض اینکه جای پای خود را محکم کرد با روحانیت درافتاد. اولین شهید مبارزه رضاشاه با روحانیت مرحوم سیدحسن مدرس بود که در سال اول سلطنت رضاشاه پس از ایراد نطق انتقادآمیزی در مجلس شورای ملی مورد سوءقصد قرار گرفت و در دوره بعد از انتخاب وی به نمایندگی مجلس جلوگیری به عمل آمد. مدرس در مهرماه سال ۱۳۰۷ بازداشت و به شهر دورافتاده خواف در شرق خراسان تبعید شد و پس از ۹ سال تبعید و زندان در کاشمر به قتل رسید.<sup>۱</sup>

نخستین درگیری مستقیم بین رضاشاه و روحانیون، در دومین سال سلطنت او روی داد. «در شب اول فروردین (سال ۱۳۰۶) برای موقع تحویل سال ملکه مادر و عده‌ای از زنان درباری به آستانه حضرت معصومه (ع) مشرف و در بالای غرفه‌های رواق

۱- تفصیل جریان قتل مرحوم مدرس بوسیله مأمورین شهربانی، در خاطرات دکتر جلال عبده، که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در جریان محاکمه مقامات شهربانی دوره رضاشاه دادستان دیوان کیفر بوده، آمده است. خاطرات دکتر عبده تحت عنوان «چهل سال در صحنه» از طرف مؤسسه خدمات فرهنگی «رسا» چاپ و منتشر شده است.

ایوان آئینه که بین حرم و ایوان است جای گرفتند. چون حجاب عده‌ای از خانم‌های درباری کامل نبود یکی از وعاظ به طرز حجاب آنها اعتراض نمود و سپس شیخ محمد بافقی نیز دستور خروج آنها را از رواق داد که با دخالت خدام آستانه درگیری رخ نداد ولی خانواده سلطنتی رواق را ترک نموده به خانه تولیت رفتند و موضوع را به شاه گزارش نمودند. روز دوم فروردین رضاشاه به اتفاق عده‌ای از صاحبمنصبان قشون و تعدادی زره‌پوش وارد قم شد و یکسره به سمت حرم رفت و دستور ضرب و شتم روحانیون را داد. شیخ محمد بافقی را وقتی به حضور او آوردند دستور داد او را خوابانیده و با چوب به شدت او را مجروح ساخت. رئیس نظمیة قم هم به علت عدم کفایت و فرار واعظ به شدت مضروب و زندانی شد.<sup>۱</sup>

دومین برخورد بین رضاشاه و روحانیت در آذرماه سال ۱۳۰۶، بر سر قانون نظام اجباری رخ داد. با اعلام مخالفت روحانیون با این قانون در چند شهر، از جمله اصفهان و شیراز اغتشاشاتی روی داد و بازار تعطیل شد. علمای اصفهان و شیراز نیز به قم مهاجرت کردند و رضاشاه که از وسعت این حرکت نگران شده بود حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس‌الوزرای وقت را به اتفاق تیمورتاش وزیر دربار و حاج سیدمحمد امامی امام جمعه تهران و حاج سیدجواد ظهیرالاسلام به قم فرستاد. نامبردگان در قم با آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری ملاقات نمودند و «بالاخره توافق شد که در قانون نظام اجباری تجدیدنظر شود، پنج نفر از علماء در مجلس به عنوان طراز اول شرکت نمایند. طبق قانون در کلیه ولایات از جانب روحانیون ناظر شرعیات معین گردد و به محاضر شرع اختیارات سابق داده شود. رضاخان هم تلگرافی به قم کرد و تصریح نمود که «هیچوقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقمند به این مقصود بوده و هستیم که اجرای عقاید و نیات ما نسبت به سلسله علماء اعلام و ترویج شعائر مقدسه اسلامی با هیچ مانعی مصادف نشود.»<sup>۲</sup>

۲- روزشمار تاریخ ایران، تألیف دکتر باقر عاقلی. چاپ ۱۳۶۹. نشر گفتار - صفحه

۳- تاریخ سیاسی معاصر ایران. تألیف دکتر سید جلال‌الدین مدنی. چاپ ۱۳۶۱. دفتر

رضاشاه با وجود نشان دادن نرمش در برابر روحانیون در ماجرای قانون «نظام اجباری» و تلگراف احترام آمیز به عنوان علماء، از این تاریخ کینه روحانیون را بدل گرفت و بعد از انجام انتخابات دوره هفتم مجلس شورایی، که نمایندگان آن از افراد مطیع رضاشاه انتخاب شدند، بیش از پیش جامعه روحانی را تحت فشار قرار داد. همانطور که اشاره شد مرحوم مدرس که از نمایندگان مبارز و سرسخت دوره‌های پیشین مجلس بود به نمایندگی این دوره انتخاب نشد و بلافاصله پس از افتتاح مجلس هفتم بازداشت و به خراسان تبعید گردید. رضاشاه به تعهداتی نیز که قبلاً به آن اشاره شد عمل نکرد و ماده دوم متمم قانون اساسی که حضور پنج نفر از علمای طراز اول را برای نظارت بر انطباق قوانین مصوبه مجلس با احکام شرع الزامی دانسته هرگز به موقع اجرا درنیامد.

رضاشاه پس از مسافرت به ترکیه در خردادماه سال ۱۳۱۳، تحت تأثیر اقدامات مصطفی کمال آتاتورک رهبر وقت ترکیه، که آداب و رسوم غربی را جانشین آداب و سنن اسلامی نموده بود، بیش از پیش از مذهب دوری گزید و مقررات مربوط به متحدالشکل ساختن لباس و کلاه پهلوی و بالاخره کشف حجاب که در سال ۱۳۱۴ به موقع اجرا گذاشته شد موجبات برخورد‌های تازه‌ای را بین او و روحانیون فراهم ساخت. در تیرماه سال ۱۳۱۴ بدنبال تظاهراتی که در صحن مسجد گوهرشاد (مشهد) علیه لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی صورت گرفت بدستور فرمانده لشکر خراسان مردم را به مسلسل بستند و عده کثیری مجروح و مقتول شدند. متعاقب این فاجعه خونین عده زیادی از روحانیون و وعاظ و مدرسین حوزه علمیه مشهد که محرک قیام گوهرشاد شناخته شده بودند بازداشت شدند و محمد ولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس نیز دستگیر و پس از یک محاکمه سریع در یک محکمه نظامی تیرباران شد.

کشف حجاب نیز با برگزاری مراسمی در ۱۷ دیماه سال ۱۳۱۴ آغاز شد. در این روز رضاشاه و همسر و دخترهایش برای اولین بار بدون حجاب در جشنی که در دانشسرای عالی برپا شده بود شرکت کردند. «در همین جشن بود که وزراء و وکلان نیز زنهای خود را بدون حجاب آورده بودند و مسئله حجاب را با عنوان بازیافتن حقوق زن همراه ساختند. گفته شد که تاکنون نصف جمعیت به حساب نمی‌آمده چرا که در پرده به سر می‌برده است. رضاشاه سخنرانی کرد و همه را به کشف حجاب تشویق نمود و بعد هم جشنی در مجلس شورا برپا گردید که تمام نمایندگان با بانوان خود در جشن نهفت

زنان شرکت کردند. تلگرافها مبادله شد و از آن به بعد معمول گردید که جشنها برپا گردد و مزایای کشف حجاب گفته شود و بالاخره چون این جشنها در توده مردم اثر نداشت کار به تهدید و ارباب و حبس کشید و پاره کردن چادر و روسری رواج یافت...»<sup>۱</sup>

بعد از قضیه کشف حجاب و ابراز مخالفت شدید روحانیون با آن، رضاشاه که مصمم شده بود برنامه‌های آتاتورک را در ایران دنبال کند، بکلی با روحانیت برید و مقامات روحانی را بیش از پیش تحت فشار قرار داد. امروز اظهارنظر درباره اینکه اگر جنگ دوم جهانی پیش نمی‌آمد و سلطنت رضاشاه چندسالی بیشتر دوام می‌کرد، ایران چه سرنوشتی می‌داشت و آیا نقشه‌های رضاشاه برای ریشه کن ساختن نفوذ روحانیت در ایران تا چه اندازه عملی بود، دشوار است، ولی حاصل این فشارها و کارهای ناتمام رضاشاه در رویارویی با روحانیت این بود که بلافاصله پس از سقوط او روحانیون نفوذ و قدرت خود را در جامعه بازیافتند و به جبران خفتی که در دوران سلطنت رضاشاه متحمل شده بودند با پسر و جانشین او در مقام سلطنت به مبارزه برخاستند.

اما پیش از پرداختن به وقایع دوران سلطنت محمدرضا شاه، مروری کوتاه بر سیر تحولات سیاسی دوران سلطنت رضاشاه ضروری به نظر می‌رسد: رضاشاه کمترین اعتقادی به اصول دموکراسی و حکومت مشروطه پارلمانی نداشت، ولی برای حفظ ظاهر و چهارچوب حکومت مشروطه، انتخابات مجلس شورای ملی را بدون وقفه در دوران سلطنت خود انجام داد و تمام برنامه‌های خود را در قالب قوانین مصوب پارلمان به موقع اجرا گذاشت. در دوران سلطنت او، که کمتر از شانزده سال بطول انجامید شش نفر (محمدعلی فروغی - مستوفی‌الممالک - مخبرالسلطنه هدایت - محمود جم - دکتر احمد متین‌دفتری - علی منصور) به مقام نخست‌وزیری منصوب شدند، که از آن میان محمدعلی فروغی سه بار به این مقام منصوب شد. فروغی که اولین نخست‌وزیر رضاشاه بود در دوره دوم نخست‌وزیری خود، به علت حمایت از محمدولی اسدی (نایب‌التولیه آستان قدس که به اتهام مشارکت در قیام گوهرشاد تیرباران شد) مفضوب و خانه‌نشین شد، ولی بعد از تجاوز نیروهای بیگانه به ایران در شهریور بیست، رضاشاه شخصاً به خانه او رفت و رضایت وی را برای قبول مسئولیت مقام نخست‌وزیری در آن شرایط حساس و

۱- تاریخ سیاسی معاصر ایران. تألیف دکتر سید جلال‌الدین مدنی. ... صفحه ۱۲۰.



خطرناک جلب نمود.

رضاشاه در آغاز سلطنت خود با هر دو دولت انگلیس و روس روابط دوستانه داشت، ولی در دوران سلطنت با هر دو دولت اختلاف پیدا کرد و در سالهای آخر سلطنتش به آلمان هیتلری متمایل شد، که بزرگترین اشتباه سیاسی وی بود و موجبات هجوم نیروهای بیگانه به ایران و سقوط و برکناری او را فراهم ساخت. روابط رضاشاه و دولت شوروی، پس از کشف شبکه جاسوسی شوروی در ایران و ارتباط تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه با روسها به تیرگی گرائید و تصویب قانون منع فعالیت‌های اشتراکی در ایران و بازداشت اعضای شبکه حزب کمونیست ایران بر اختلافات دو کشور افزود. روابط ایران و انگلیس هم بعد از لغو امتیاز داری در سال ۱۳۱۱ بشدت تیره شد و هرچند رضاشاه مجبور شد تحت فشار انگلیسیها با امضای قرارداد جدید نفت و تمدید امتیاز نفت جنوب به مدت سی سال، علاوه بر امتیازنامه داری، موافقت نماید بدگمانی انگلیسیها نسبت به او برطرف نشد و نزدیکی رضاشاه به هیتلر در سالهای آخر سلطنتش بر سوءظن آنها افزود.

جنگ دوم جهانی، که با حمله نیروهای آلمان هیتلری به لهستان در روز اول سپتامبر ۱۹۳۹ (دهم شهریور ۱۳۱۸) آغاز شد، سرآغاز یک تحول عظیم سیاسی در سراسر جهان بود که ایران هم نمی‌توانست از آن برکنار بماند. ایران در این جنگ اعلام بیطرفی کرده، ولی رضاشاه که از پیشرفت‌های برق‌آسای آلمان در اوایل این جنگ شگفت‌زده شده بود روابط خود را با آلمان توسعه داد و در آبان سال ۱۳۱۸ دکتر احمد متین‌دفتری را که به طرفداری از آلمان شهرت داشت به نخست‌وزیری برگزید. دوران نخست‌وزیری متین‌دفتری بیش از هشت ماه بطول نینجامید و رضاشاه در تیرماه سال ۱۳۱۹ علی‌منصور را به جانشینی وی برگزید. علی‌منصور به طرفداری از سیاست انگلیس شهرت داشت و شاید انتخاب او به نخست‌وزیری تدبیری برای رفع سوءظن و نگرانی انگلیسیها بود. ولی این تدبیر کمی دیر شده بود و انگلیسیها همچنان با تردید و بدگمانی اعمال رضاشاه را دنبال می‌کردند.

باوجود این تا روز بیست و دوم ژوئن سال ۱۹۴۱ (۳۱ تیر ۱۳۲۰) که نیروهای آلمان هیتلری به روسیه حمله کردند، خطری ایران را تهدید نمی‌کرد و انگلیسیها به‌تنهایی جرئت مداخله در ایران را نداشتند، ولی با حمله هیتلر به روسیه شوروی و اتحاد روسیه و انگلستان در برابر دشمن مشترک، ایران هم در برابر تهدید جدی قرار گرفت و

روز بیست و ششم ژوئن ۱۹۴۱، یعنی فقط چهار روز بعد از هجوم سربازان آلمان بخاک روسیه «سر ریدر بولارد» سفیر انگلیس باتفاق «اسمیرنوف» سفیر شوروی با رضاشاه ملاقات کرده از او خواستند دستور اخراج اتباع آلمانی را از ایران صادر نماید. سفیران انگلیس و شوروی آلمانیها را به فعالیت‌های جاسوسی و خرابکاری در ایران متهم کرده ادامه حضور آنها را در ایران در شرایط جنگی برای امنیت خود خطرناک می‌دانستند.

رضاشاه در پاسخ سفیران انگلیس و شوروی اظهار داشت که ایران کشور بیطرفی است و فعالیت آلمانیها در ایران هم محدود به کارهای ساختمانی و امور بازرگانی است. پاسخ رضاشاه برای انگلیس و شوروی قانع کننده نبود، روز نوزدهم ژوئیه اخطار دیگری به ایران داده شد و بالاخره روز شانزدهم اوت (۲۵ مرداد ۱۳۲۰) یادداشت مشترک انگلیس و شوروی نوعی اولتیماتوم و اتمام حجت به دولت ایران بود. رضاشاه این اتمام حجت را هم جدی نمی‌گیرد تا اینکه از روز هجدهم اوت انگلیسیها در برنامه‌های فارسی ایستگاه رادیوئی خود که از بغداد پخش می‌شود بشدت رضاشاه را مورد حمله قرار داده و برای دخالت مسلحانه در ایران زمینه‌سازی می‌کنند.

یک هفته بعد، روز بیست و پنجم اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) سربازان ارتش سرخ از مرزهای شمال و نیروهای انگلیس از طریق مرزهای ایران و عراق و بنادر جنوب به ایران حمله‌ور می‌شوند و سفیران انگلیس و شوروی صبح همان روز علت این اقدام را طی یادداشت‌های جداگانه‌ای به علی منصور نخست‌وزیر وقت ایران ابلاغ می‌کنند. همان روز تلگراف مفصلی بامضای رضاشاه به‌عنوان روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا مخابره می‌شود که سرآغاز دوران جدید روابط ایران و آمریکا بشمار می‌آید، زیرا هرچند آمریکاییها در آن شرایط نمی‌توانند کاری برای جلوگیری از اشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس و شوروی بکنند، زمینه مداخلات بعدی خود را فراهم می‌سازند. روزولت روز دوم سپتامبر (۱۱ شهریور) درحالی‌که نیروهای انگلیسی و شوروی در شمال و جنوب ایران مستقر شده‌اند به تلگراف رضاشاه پاسخ می‌دهد، که از نظر اهمیت و سندیت متن هر دو تلگراف را در اینجا می‌آوریم.

ترجمه متن انگلیسی تلگراف رضاشاه به روزولت به تاریخ ۱۵ اوت ۱۳۴۱ از تهران به واشنگتن:

«...حضرت رئیس‌جمهوری قطعاً اطلاع دارند که نیروهای روس و انگلیس

بطور ناگهانی و بدون اخطار قبلی از مرزهای این کشور عبور کرده، بعضی از نقاط را

اشغال کرده و چندین شهر باز و بی‌دفاع را بمباران نموده‌اند. بهانه کهنه‌ای که دولت‌های روس و انگلیس برای این تجاوز خود عنوان کرده‌اند حضور تعدادی اتباع آلمانی در ایران است. درحالی‌که دولت من به آنها اطمینان داده بود که آلمانیها بزودی ایران را ترک خواهند کرد. باین ترتیب دلیلی برای نگرانی آنها وجود نداشت و من نمی‌دانم آنها به چه دلیل کشور ما را مورد تجاوز قرار داده و شهرهای ما را بمباران کرده‌اند. من باتوجه به اظهارات مکرر آنجناب درباره لزوم دفاع از عدالت بین‌المللی و حقوق ملت‌ها وظیفه خود می‌دانم توجه جنابعالی را به این تجاوز که موجب می‌شود یک کشور بیطرف و صلحجو به جنگ کشیده شود جلب نمایم. من از آنجناب تقاضا می‌کنم اقدامات موثر و فوری برای پایان بخشیدن به این تجاوز بعمل آورید. با اطمینان از احساسات بشردوستانه و حسن نیت آنجناب مراتب دوستی صمیمانه خود را تجدید می‌نمایم. رضاپهلوی.»

ترجمه متن پاسخ روزولت به رضاشاه - به تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۴۱ از واشنگتن

به تهران:

«... من تلگراف اخیر آن اعلیحضرت را درباره ورود قوای انگلیسی و روس به ایران دریافت داشتم. من جریان وقایع مربوط به ایران را بدقت تعقیب می‌کردم و نظریات آن اعلیحضرت را هم با دقت و توجه خاصی مورد بررسی قرار دادم. من معتقدم که این وضع باید مورد توجه جدی تمام ملل آزاد جهان، از جمله ملت من قرار بگیرد و آن اعلیحضرت اطمینان داشته باشند که ما براساس معتقدات و سنن گذشته خود این امر را دنبال خواهیم کرد. درعین حال من امیدوارم که آن اعلیحضرت در این مورد با من هم‌عقیده باشند که ما باید این مسئله را در بعد جهانی آن و با در نظر گرفتن وقایع و تحولات امروز جهان مورد بررسی قرار دهیم. اگر مسئله را از این دید بنگریم علاوه بر مطالبی که مورد نظر آن اعلیحضرت می‌باشد خطراتی که نقشه‌های هیتلر برای تسخیر جهان بوجود آورده و طرق مقابله با آن باید مورد توجه قرار بگیرد. تردیدی نیست که اگر جلو پیشروی هیتلر با نیروی نظامی گرفته نشود، فتوحات هیتلر به اروپا محدود نخواهد شد و قوای او آسیا و آفریقا و حتی آمریکا را هم تهدید خواهند کرد. از سوی دیگر شکی نیست که کشورهایی که می‌خواهند استقلال خود را حفظ کنند باید برای مقابله با این خطر دست به‌دست هم بدهند تا دچار سرنوشت کشورهای اروپا نشوند. باتوجه به این حقایق است که دولت و ملت آمریکا فقط به تلاش در راه تقویت نیروی دفاعی خود اکتفا نکرده و برنامه وسیعی برای کمک‌های مادی به

کشورهائی که در صدد مقابله جدی با خطر تسلط آلمان هیتلری بر جهان هستند بموقع اجرا خواهند گذاشت.

وزیر مختار آن اعلیحضرت در واشگتن کاملاً از نظریات دولت ما درباره مسائل بین‌المللی آگاه است و از اقدامات ما در زمینه آنچه گفته شد اطلاع دارد. من اطمینان دارم که وی اطلاعاتی را که در جریان ملاقاتها و مباحثات خود در اینجا بدست آورده به اطلاع دولت آن اعلیحضرت رسانده است.

دولت من نظریات دولت ایران را با دولتین انگلستان و شوروی در میان گذاشته و آنها اطمینان داده‌اند که نظری به استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند. باتوجه به روابط دیرین دوستی بین دو کشور ما، دولت من با دولتین انگلیس و شوروی تماس گرفته و از برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت آنها در مورد ایران اطمینان حاصل کرده است. باوجود این به هر دو دولت مذکور توصیه شده است که درباره اطمینانهائی که قبلاً برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به دولت آن اعلیحضرت داده شده یک اعلامیه رسمی منتشر نمایند.

من می‌خواهم یکبار دیگر اطمینان آن اعلیحضرت را درباره حسن‌نیت و دوستی صادقانه خود جلب نمایم.

فرانکلین. د. روزولت

پاسخ روزولت به تلگراف رضاشاه روزی به تهران رسید که قوای روس و انگلیس شمال و جنوب ایران را اشغال کرده و تا آن تاریخ فقط از اشغال پایتخت و نوار باریکی در قسمت مرکزی ایران خودداری نموده بودند. ایران تمام شرایط انگلیسیها و روسها را پذیرفته، اتباع آلمانی را از ایران اخراج کرده و راه آهن و جاده‌های شمالی - جنوبی کشور را در اختیار نیروهای اشغالگر گذاشته بود. علی منصور نخست‌وزیر ایران در زمان حمله نیروهای روس و انگلیس به ایران هم مجبور به استعفا شده و رضاشاه، محمد علی فروغی اولین نخست‌وزیر دوران سلطنت خود را مجدداً به نخست‌وزیری برگزیده بود. در چنین شرایطی تلگراف امیدبخش روزولت تغییری در اوضاع نمی‌داد، ولی رضاشاه امیدوار بود که وضع از آنچه هست بدتر نشود و استقلال و تمامیت ارضی ایران همانطور که روزولت وعده داده بود بطور رسمی تأیید و تضمین گردد.

اما مبادله تلگراف بین رضاشاه و روزولت عملاً وضع را مشکل‌تر کرد و انگلیسیها و روسها پیش از آنکه رضاشاه بتواند روابط نزدیک‌تری با آمریکا برقرار کند و

آنها را در محضور قرار دهد وی را برای استعفا از مقام سلطنت تحت فشار گذاشتند و حتی طرح تغییر رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری را در ایران مورد بررسی قرار دادند. به محمدعلی فروغی اولین و آخرین نخست‌وزیر رضاشاه پیشنهاد شد که مقام ریاست‌جمهوری را بعهده بگیرد، ولی وی از قبول این پیشنهاد خودداری نمود و سفیر انگلیس را قانع کرد که تغییر رژیم سلطنتی در ایران زمینه را برای تسلط روسها بر ایران فراهم خواهد ساخت. سرانجام توافق شد که رضاشاه برفع پسرش از مقام سلطنت استعفا بدهد و متن استعفانامه هم از طرف خود فروغی تحریر شد. شرط انگلیسیها برای قبول سلطنت محمدرضاشاه هم این بود که او فقط نقش یک مقام تشریفاتی را بعهده بگیرد و اختیار اداره امور کشور با نخست‌وزیر و دولت منتخب پارلمان باشد.

انگلیسیها به انتقام ناسپاسی رضاشاه او را بطور تحقیرآمیزی از ایران تبعید و در جزیره دورافتاده موریس در جنوب غربی اقیانوس کبیر زندانی کردند. پسرش محمدرضاشاه هم جز عنوان مقام سلطنت هیچ نقشی در اداره امور کشور نداشت و سفرای انگلیس و روس در یک ملاقات تشریفاتی با شاه جدید به او تذکر دادند که از مداخله در امور کشور خودداری نماید و کارها را بدست نخست‌وزیر بسپارد. اگر در آن شرایط کسی جز فروغی در مقام نخست‌وزیری ایران بود، شاید بساط سلطنت در ایران در همان موقع برچیده می‌شد، ولی فروغی نه فقط به قولی که به رضاشاه داده بود وفا کرد و سلطنت پسر او را تثبیت نمود، بلکه موفق شد در تاریخ بیست و نهم ژانویه سال ۱۹۴۲ (نهم بهمن ۱۳۲۰) پیمان سه‌جانبه‌ای با انگلستان و شوروی امضا کرده و ضمن تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران تاریخ تخلیه ایران را از نیروهای خارجی طی ششماه پس از پایان جنگ تعیین نماید.

پیمان سه‌جانبه از طرف سفیران انگلیس و شوروی در تهران امضا شد، ولی شاه به توصیه محمدعلی فروغی تصمیم گرفت پای آمریکائیا را هم به‌میان بکشد و پیرو تلگراف‌های متبادله بین رضاشاه و روزولت که قبلاً به آن اشاره شد روز ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲ (۱۱ بهمن ۱۳۲۰) تلگرافی به این شرح برای روزولت فرستاد:

از شاه ایران محمدرضا بهلوی به پرزیدنت روزولت

تهران ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲

نظر به اینکه اطمینان دارم آنجناب جریان وقایع ایران را بدقت تعقیب

می‌نمایند، خوشوقتم به اطلاع شما برسانم که دولت من با توجه به اصول منشور آتلانتیک، که به آن اعتقاد داشته و امیدواریم از مزایای آن تحت شرایط مساوی با کشورهای دیگر جهان بهره‌مند شویم، به امضای یک پیمان اتحاد و همکاری با بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مبادرت نموده است. ما ضمن امضای این پیمان، به حسن‌نیت جنابعالی و پیوندهای دوستی که دو کشور ایالات متحده آمریکا و ایران را بهم مربوط می‌سازد متکی بوده و امیدواریم در اجرای این تعهدات و تأمین پیشرفت و زندگی در صلح در درون مرزهایمان ما را یاری نمائید.  
محمدرضا پهلوی.

یک هفته بعد روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا تلگرافی به شرح زیر برای شاه

فرستاد:

از فرانکلین. د. روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا به محمدرضا پهلوی شاه ایران

بتاریخ ششم فوریه ۱۹۴۲

من تلگراف آن اعلیحضرت را درباره امضای پیمان اتحاد بین دولت شما و دولتین بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دریافت داشتم. امضای این پیمان که طی آن استقلال و تمامیت ارضی ایران از طرف متفقین تضمین شده و آن اعلیحضرت هم متقابلاً وعده همکاری با متفقین را در مقابله با متجاوزین بیرحمی که حقوق و آزادی ملت‌ها را نفی می‌کنند داده است موجب مسرت است. با توجه به دوستی دیرین دو کشور ما، امیدوارم امضای این قرارداد راه پیشرفت و ترقی کشور شما را در صلح و آرامش تضمین نماید.

فرانکلین. د. روزولت

مبادله این تلگرافات بین شاه و روزولت سرآغاز مداخلات تازه آمریکا در ایران است. با استعفای محمدعلی فروغی از نخست‌وزیری شاه با مشکلات روزافزونی در روابط خود با انگلیسیها روبرو می‌شود، تاجائیکه انگلیسیها برای تهدید وی زمزمه بازگشت سلطنت قاجاریه را ساز می‌کنند و با یک شاهزاده قاجار به نام حمید میرزا فرزند محمدحسین میرزا ولیعهد احمدشاه قاجار تماس برقرار می‌نمایند. شاهزاده حمید میرزا به یک مهمانی رسمی سفارت انگلیس دعوت می‌شود و هنگام ورود او به سفارت دسته

### موزیک آهنگ سرود سلطنتی قاجار را می‌نوازد!

محمدرضا شاه در این گیرودار یکبار دیگر به رئیس‌جمهوری آمریکا متوسل می‌شود و در نتیجه این تماس‌های محرمانه روزولت که موقعیت را برای نفوذ در ایران مناسب تشخیص می‌دهد تصمیم می‌گیرد در ایران نیرو پیاده کند. انگلیسها و روسها نمی‌توانند در برابر تصمیم روزولت که به کمک موثر او برای مقابله با فتوحات ارتش هیتلر نیازمندند پاسخ منفی بدهند. آمریکا فرماندهی خلیج فارس را بوجود می‌آورد و سی‌هزار سرباز و افسر و کارشناس و تکنیسین آمریکائی تا پایان سال ۱۹۴۲ وارد ایران می‌شوند. ایران بجای دو ارتش بیگانه، تحت اشغال سه ارتش بیگانه درمی‌آید، ولی تاج و تخت محمدرضا شاه هم تثبیت می‌شود و انگلیسها دیگر فعال‌هایش سیاست ایران نیستند.

در سال ۱۹۴۳ ایران گام مهم و تازه‌ای در راه نزدیکی به آمریکا برمی‌دارد. دکتر میلیسپو که در اوائل سلطنت رضاشاه رئیس کل مالیه ایران بود یکبار دیگر با اختیارات وسیعی برای سرپرستی امور دارائی و اقتصاد ایران استخدام می‌شود و گروه کثیری از مستشاران آمریکائی که همراه او به ایران می‌آیند تمام مقامات مهم مالی و اقتصادی ایران را اشغال می‌کنند. مرحله بعدی نفوذ در نیروهای مسلح ایران است. شاه که مقام فرماندهی ارتش و نیروهای مسلح را در اختیار دارد شخصاً در جلب همکاری و مشورت با ژنرال «ریدلی» فرهادنده آمریکائی مقیم تهران و سایر افسران آمریکائی پیشقدم می‌شود، از سوی دیگر یک سرهنگ آمریکائی بنام «شوارتسکف» (که بعدها در مقام ژنرالی در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی ایفا می‌کند) به‌عنوان مستشار ژاندارمری و یک آمریکائی دیگر به نام «تیمرمن» به‌عنوان مستشار شهربانی ایران استخدام می‌شوند. روز نهم سپتامبر ۱۹۴۳ (۱۸ شهریور ۱۳۲۲) ایران به آلمان اعلان

۵- این ماجرا را سرلشگر حسن ارفع در کتابی تحت عنوان «زیر فرمان پنج شاه» Under Five Shahs که به زبان انگلیسی در لندن چاپ شده نقل کرده است. دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران هم در کتابی تحت عنوان «ایرانیان در میان انگلیسها» که در سال ۱۹۸۵ در لندن چاپ شده، و در بخش قبل نیز به آن اشاره شد، توضیحات بیشتری در این مورد داده و نوشته است که حمید میرزا باتفاق پدرش با ایدن وزیر خارجه وقت انگلستان هم ملاقات کرد، ولی با مشورت‌هایی که بعداً در این مورد به عمل آمد، و بیشتر به این دلیل که حمید میرزا یک کلمه هم فارسی نمی‌دانست، از تعقیب این فکر صرف‌نظر کردند.

جنگ می‌دهد و رسماً به جرگه کشورهای متفق می‌پیوندد. به همین مناسبت تلگراف‌هایی بین محمدرضا شاه و روزولت مبادله می‌شود که لحن روزولت در این تلگراف که به تاریخ ۱۷ سپتامبر مخابره شده بسیار گرم و صمیمانه است. دو ماه بعد - در اواخر نوامبر کنفرانس سران سه کشور بزرگ متفق در تهران تشکیل می‌شود و اسناد موجود دربارهٔ این کنفرانس نشان می‌دهد که پیشنهاد تشکیل این کنفرانس در تهران نخستین بار از طرف روزولت عنوان شده و استالین هم بیدرنگ آنرا پذیرفته است.

در جریان تشکیل کنفرانس تهران شاه دوبار با روزولت ملاقات کرد، در حالیکه فقط یکبار با چرچیل و یکبار با استالین ملاقات نمود. ملاقاتهای شاه با روزولت در محل سفارت شوروی انجام شد، زیر روزولت بدلائل امنیتی و خودداری از رفت و آمد در خیابانهای تهران در جریان تشکیل کنفرانس در سفارت شوروی اقامت داشت. در نتیجهٔ این دو ملاقات روزولت به یکی از همراهان ارشد خود (ژنرال هارلی) دستور تهیهٔ طرحی برای کمک اقتصادی به ایران را صادر کرد. الیوت روزولت پسر رئیس‌جمهوری آمریکا که در تهران همراه پدر بوده در کتاب خاطرات خود از پدرش می‌نویسد «پس از رفتن شاه پدرم ژنرال هارلی و مرا نزد خود فراخواند و پس از اینکه دستوراتی دربارهٔ طرح کمک‌های اقتصادی به ایران به هارلی داد به من گفت با هارلی در تهیهٔ این طرح کمک کن، و سپس افزود باید قبل از خاتمه این کنفرانس اعلامیهٔ مشترکی با روسها و انگلیسیها بدهیم و استقلال و حاکمیت سیاسی ایران را پس از جنگ تضمین کنیم».

روزولت روز اول دسامبر ۱۹۴۳ قبل از ترک تهران نامهٔ مفصلی برای شاه نوشت و ضمن آن علاقه و توجه خاص خود را به تحکیم و توسعهٔ روابط آمریکا و ایران تأکید کرد. روزولت در همین نامه رسمی با خط خود افزود که امیدوار است در اولین فرصت مناسب پس از جنگ شاه را در واشنگتن ملاقات کند. روزولت پیش از خاتمهٔ جنگ در گذشت و این ملاقات هرگز صورت نگرفت، ولی جانشین او ترومن که در جریان مکاتبات و روابط روزولت با شاه بود بر حفظ این رابطه تأکید کرد و نخستین آزمایش مهم سیاسی دوران ریاست‌جمهوری او هم در مقابله با بحران ایران بود.



## از وقایع آذربایجان

### تا سوء قصد به شاه و حکومت رزم آرا

پس از پایان جنگ دوم جهانی روسها علیرغم تعهدات قبلی خود از تخلیه ایران در موعد مقرر خودداری کردند و درصدد تجزیه آذربایجان ایران برآمدند، ولی تحت فشار آمریکائیا پس از استقرار یک حکومت دست‌نشانده در آذربایجان، ایران را تخلیه نمودند و هنگامیکه ارتش ایران برای بازپس گرفتن آذربایجان دست به حمله زد عوامل دست‌نشانده شوروی بدستور مسکو بدون مقاومتی عقب‌نشینی کرده به خاک شوروی گریختند. ترومن رئیس‌جمهوری وقت آمریکا در خاطرات دوران ریاست جمهوری خود فاش کرده است که استالین بدنبال اِرتیماتوم او دستور تخلیه آذربایجان را از عوامل دست‌نشانده خود صادر کرد و شاه با اطمینان از حمایت آمریکا دستور حمله به آذربایجان را صادر نمود.

واقعه آذربایجان نقطه عطف بسیار مهمی در دوران سلطنت محمدرضا شاه است، که از نظر تأثیری که در مسیر حوادث بعدی تا انقلاب اسلامی برجای گذاشته باید با دقت بیشتری مورد توجه قرار بگیرد. روسها در سال‌های اشغال ایران در زمان جنگ کوشیدند با کسب امتیاز نفت شمال ایران جای پائی برای خود در ایران بدست آورند و چون در این کار توفیق نیافتند درصدد جدا ساختن آذربایجان و کردستان از ایران برآمدند. قوام‌السلطنه که در آن شرایط بحرانی به مقام نخست‌وزیری انتخاب شده بود در مسافرت خود به مسکو مقدمات امضای موافقتنامه‌ای را با دولت شوروی درباره تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، که ۵۱ درصد سهام آن متعلق به دولت

شوروی و ۴۹ درصد متعلق به ایران بود، فراهم ساخت و روسها به امید آنکه با شروع کار این شرکت به هدفهای خود خواهند رسید نیروهای خود را از ایران خارج ساختند. قوام‌السلطنه برای جلب اعتماد و اطمینان روسها سه وزیر توده‌ای را هم وارد کابینه خود کرد، ولی آمریکائیه‌ها که نگران توسعه نفوذ شوروی در ایران بودند از این تاریخ مستقیماً با شاه ارتباط برقرار کرده و او را به مقاومت در برابر فشار روسها تشویق می‌نمودند. کشمکش بین شاه و قوام‌السلطنه، که اولین زور آزمائی شاه برای تثبیت قدرت خود در مقام سلطنت بود، از تابستان سال ۱۳۲۵ که سه وزیر توده‌ای وارد کابینه قوام‌السلطنه شدند، آغاز شد. شاه نه فقط نسبت به وزیران توده‌ای کابینه قوام‌السلطنه، بلکه عده‌ای از اعضای غیر توده‌ای کابینه، بخصوص مظفر فیروز که در مقام معاونت سیاسی و پارلمانی نخست‌وزیر شخص دوم کابینه به‌شمار می‌آمد، به شدت بدگمان بود و در مصاحبه‌هایی که سالها بعد با یک روزنامه‌نگار هندی بنام «کارانجیا» به عمل آورد و مجموعه آنها در کتابی تحت عنوان «اندیشه‌های یک پادشاه» انتشار یافت به صراحت قوام‌السلطنه را «عامل انگلیس» معرفی کرده و ادعا می‌کند که قوام‌السلطنه عامل اجرای یک طرح پنهانی برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ، نظیر قرارداد سال ۱۹۰۷ روس و انگلیس، بود و اگر او در مقابل قوام‌السلطنه ایستادگی نکرده و دستور حمله به آذربایجان را صادر نمی‌نمود، استان‌های دیگر ایران، بخصوص خوزستان نیز بدنبال آذربایجان از کنترل دولت مرکزی خارج می‌شدند و استقلال و تمامیت ارضی ایران در معرض تهدید جدی قرار می‌گرفت.

شاه در این مصاحبه‌ها بکلی منکر نقش قوام‌السلطنه در نجات آذربایجان شده و می‌خواهد این باور عمومی را، که قوام‌السلطنه با مهارت سیاسی خاص خود توانست استالین را فریب بدهد و او را در ازاء وعده‌های مشارکت در بهره‌برداری نفت شمال ایران به تخلیه نیروهای خود از ایران قانع سازد، از اذهان بزداید. چنانچه می‌دانیم مجلس پانزدهم موافقتنامه تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را با این استدلال که این موافقتنامه مغایر مصوبه قبلی مجلس شورای ملی درباره منع اعطای هرگونه امتیاز نفتی به خارجی‌هاست، رد کرد و ضمن ابطال این موافقتنامه دولت را مکلف ساخت «در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر

آن مورد تفسیح واقع شده، بخصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازم را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد». شاه ابطال موافقتنامه تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و گشوده شدن راه تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب را هم نتیجه مساعی خود می‌داند و پس از شرح اقداماتی که بعد از سقوط حکومت قوام‌السلطنه به منظور تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب صورت گرفت به مذاکراتی که در حکومت رزم‌آرا برای حل مسئله نفت به عمل آمد اشاره کرده و می‌گوید «رزم‌آرا موفق شد موافقت شرکت نفت (انگلیس و ایران) را با اصل تنصیف منافع (پنجاه به پنجاه) جلب نماید، ولی با خودداری از افشای این توافق مرتکب اشتباه بزرگی شد و جان خود را هم در نتیجه این اشتباه از دست داد...»<sup>۷</sup>

اما در فاصله سقوط حکومت قوام‌السلطنه و روی کار آمدن رزم‌آرا، واقعه مهم دیگری نیز در ایران رخ داد که از نظر ارتباط آن با رزم‌آرا و تأثیری که در مسیر زندگی سیاسی شاه بر جای گذاشت باید مورد توجه قرار بگیرد. این واقعه، نخستین سوءقصد به جان شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ در محوطه دانشگاه تهران بود. شاه در اشاره به این واقعه در کتاب خود تحت عنوان «مأموریت برای وطنم» از آن به‌عنوان یکی از عجیب‌ترین و تلخ‌ترین وقایع دوران سلطنت خود یاد کرده و می‌نویسد:

... در آنروز لباس نظامی بر تن داشتم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم و در شرف ورود به دانشکده حقوق و محل انعقاد جشن بودم ناگهان صدای شلیک گلوله به گوش رسید و تیرهایی به جانب من شلیک شد. نا اینکه بظاهر عجیب جلوه می‌کند ولی سه گلوله به کلاه نظامی من اصابت کرد و آسیبی به سر من وارد نیامد ولی گلوله چهارم از سمت راست گونه وارد و از لب بالائی و زیر بینی من خارج گردید... شخصی که نسبت به من سوءقصد کرده و به عنوان عکاس به آن محل راه یافته بود دو متر بیشتر با من فاصله نداشت و لوله طپانچه خود را به سینه من فراوان رفته بود. من و او هر دو زوبروی هم فرار گرفته بودیم و کسی نزدیک ما نبود که بین ما حائل باشد و از اینرو می‌دانستم هیچ مانعی برای اینکه تیرش به هدف برسد در پیش نداشت. عکس‌العملی که در آن لحظه فراموش‌نشدنی از خود نشان دادم هنوز در خاطر من است. فکر کردم که خود را به روی او بیندازم ولی فوراً متوجه شدم که اگر بطرف او جستن کنم نشانه‌گیری او را آسان خواهم کرد و اگر فرار

کنم از پشت سر هدف فرار خواهم گرفت. ناچار فوراً شروع به یک سلسله حرکات ماریچی کردم تا مطابق یک تاکتیک نظامی طرف را در هدف‌گیری گمراه کنم. ضارب مجدداً گلوله دیگری شلیک نمود که شانه مرا زخمی کرد. آخرین گلوله در طپانچه او گیر کرد و خارج نشد و من احساس کردم که دیگر خطری متوجه من نیست و زنده‌ام. ضارب با غضب بسیار اسلحه را بر زمین زد و خواست فرار کند ولی از طرف افسران و اطرافیان من محاصره شد و متأسفانه به قتل رسید و محرکین اصلی او درست معلوم نشدند. بعداً معلوم شد که وی با بعضی از متعصبین دینی رابطه داشته و درعین حال نشانه‌هایی از تماس او با حزب منحل‌توده به دست آمد. نکته جالب آنکه معشوقه او دختر باغبان سفارت انگلیس در تهران بود...»

چند سطر اخیر از نوشته شاه درباره واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ قابل تأمل است: او درعین حال که از کشته شدن ضارب خود اظهار تأسف می‌نماید و می‌گوید «متأسفانه... محرکین اصلی او درست معلوم نشدند» بلافاصله از ارتباط ضارب با بعضی از متعصبین دینی و حزب توده سخن می‌گوید و با اشاره به این مطلب که معشوقه ضارب دختر باغبان سفارت انگلیس بوده می‌خواهد انگشت انگلیسیها را نیز در این ماجرا نشان بدهد! واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ به‌عنوان بهانه‌ای برای انحلال حزب توده و دستگیری سران آن، و همچنین بازداشت آیت‌الله کاشانی و تبعید او مورد استفاده قرار گرفت، ولی سالها بعد که از اسرار این واقعه پرده برداشته شد، معلوم گردید که طراح اصلی این نقشه سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش وقت بوده و تمام مقدمات لازم را برای دست زدن به کودتا پس از ترور شاه فراهم ساخته بود.

اولین کسی که از نقش رزم‌آرا در واقعه سوءقصد به جان شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ سخن گفته «ژرار دو ویلیه»<sup>۹</sup> نویسنده معروف فرانسوی است که در کتابی تحت عنوان «صعود مقاومت‌ناپذیر محمدرضا شاه»<sup>۱۰</sup> فصلی را به رزم‌آرا اختصاص داده و

۸- مأموریت برای وطنم... شرکت سهامی کتابهای جیبی - چاپ سوم ۱۳۵۰ - صفحات

9- Gerard De Villiers

10- L'Irresistible Ascension de Mohammad Reza Shah D'Iran

عنوان این فصل «شیطانی بنام رزم آرا» هم خود گویای مطلب است. نویسنده فرانسوی، کتابی را که به آن اشاره شد، پس از مسافرت‌های متعدد به ایران و ملاقات با شاه و درباریان و سایر مقامات رسمی ایران در سال ۱۹۷۵ منتشر کرده و تردیدی نیست که در مطالبی که پیرامون نقش رزم آرا در واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نوشته، از خود شاه و اطرافیان او الهام گرفته است. سه سال بعد از انتشار کتاب «ژرار دو ویلیه» در پاریس، دکتر فریدون کشاورز از رهبران سابق حزب توده نیز در کتابی تحت عنوان «من متهم می‌کنم» از ارتباط بعضی از سران حزب توده، بخصوص کیانوری با رزم آرا، و نقش رزم آرا در جریان سوءقصد به شاه پرده برداشت و سرانجام یکی از مقامات مؤثر دیگر حزب توده (دکتر انور خامه‌ای) در خاطرات خود از آن دوران اسرار دیگری را فاش کرد و جزئیات بیشتری را از روابط پنهانی کیانوری با رزم آرا و مشارکت او در نقشه ترور شاه برملا ساخت. دکتر انور خامه‌ای بر مبنای اطلاعات خود از جریان نقشه ترور شاه می‌نویسد «اکنون پس از گذشت سالها و افشاگریهای فراوان مسلم گردیده که رزم آرا گرداننده اصلی این ترور بوده و انگلیسیها بدست او این برنامه را پیاده کرده‌اند تا یک دیکتاتوری نظامی روی کار بیاورند و جنبش مبارزه با امتیاز نفت جنوب و نفوذ استعماری خود را در نطفه خفه سازند. مهم‌ترین دلیلی که بر دخالت رزم آرا در این ترور وجود دارد سودی است که او می‌توانست از این کار ببرد. اگر شاه کشته می‌شد به احتمال قوی قدرت مطلق بدست رزم آرا می‌افتاد و هیچ قدرت دیگری نمی‌توانست در برابر او ایستادگی کند. دولت و وزراء بقدری بی‌عرضه بودند که حتی پیش از این حادثه از رزم آرا حساب می‌بردند و پس از شاه آنها از او حرف‌شنوایی داشتند. در ارتش و نیروهای انتظامی نیز اگر نفوذ رزم آرا بیش از شاه نبود در عرض آن تنها قدرت موجود بود. ارفع<sup>۱۲</sup> و دار و دسته او بکلی سرکوب شده و خود او خانه‌نشین و منزوی گردیده بود. در مجلس نیز اکثریت نمایندگان وابسته به انگلیسیها بودند و آنها که با انگلیسیها ارتباط نداشتند یا متکی به شاه و یا رزم آرا بودند. تعداد نمایندگان گانی که بر اثر نفوذ رزم آرا و ستاد ارتش انتخاب شده بودند کم نبود. آنها که بوسیله نفوذ قوام و حزب دمکرات او

#### 11- Razmara le diable

۱۲- سرلشگر حسن ارفع قبل از رزم آرا رئیس ستاد ارتش بود و با رزم آرا رقابت و

اختلاف شدیدی داشت.

به مجلس راه یافته بودند پس از مخذول و منکوب شدن «جناب اشرف» ارباب عوض کرده، بسیاری خود را زیر چتر حمایت شاه قرار داده و دیگران خود را به رزم آرا چسبانده بودند. میزان قدرت رزم آرا را از آنجا می‌توان درک کرد که حتی پس از آنکه برنامه مزبور (نقشه ترور شاه) به نتیجه نرسید و شاه کشته نشد باز مجلس چنان مرعوب گردید که تا مدتی نفس از کسی بیرون نمی‌آمد و رزم آرا هر کار که می‌خواست می‌کرد... بنابراین اگر برنامه کاملاً اجرا و شاه کشته می‌شد استقرار دیکتاتوری رزم آرا حتمی بود... برای اینکه بدانید حتی پس از شکست برنامه و زنده ماندن شاه قدرت رزم آرا تا چه حد بوده است قسمتی از خاطرات ساعد را در اینجا نقل می‌کنیم:

« ۱۵ بهمن در محوطه دانشگاه به جان اعلیحضرت سوءقصد شد. من نخست‌وزیر در آن روز به علت ذات‌الریه در خانه بستری بودم. حتی خبر سوءقصد را در آغاز به من ندادند و چند ساعت بعد از آن من از جریان واقعه آگاه شدم. همان شب مرحوم رزم آرا به خانه من آمد و گفت «سوءقصد کننده از عمال آیت‌الله کاشانی بوده است و یکی از طرفداران آیت‌الله کاشانی به او به عنوان مخبر عکاس کارت داده بود و ضارب با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام وارد دانشگاه شده و به کار خائنانه خود اقدام کرده است. در نتیجه کاشانی برای ما مشکوک شده او را گرفته‌ایم و می‌خواهیم محاکمه کنیم». من محاکمه کاشانی را صلاح ندیدم و بهتر دیدم که او را تبعید کنیم... رزم آرا همچنین گفت «من سیدضیاء و قوام‌السلطنه را هم اجباراً توقیف کردم چون به نظر می‌رسید که آنها هم در ماجرا دست داشتند». من که احساس می‌کردم جریان از جای دیگر است به رزم آرا گفتم توقیف سیدضیاء و قوام‌السلطنه به نفع ما نیست. چون من سی سال بود که سیدضیاء را می‌شناختم قوام‌السلطنه را هم همینطور. به این جهت وقتی رزم آرا رفت من به حضور اعلیحضرت تلفن کردم و استدعا کردم که سیدضیاء و قوام‌السلطنه را آزاد کنند. شاهنشاه فرمودند با مسئولیت خودتان این کار را بکنید و من بعد از اینکه آن کار را کردم سیدضیاء و قوام‌السلطنه را برای امضای دفتر همایونی فرستادم. سیدضیاء به حضور اعلیحضرت رسیده و شرفیاب شده و مورد تفقد قرار گرفته بود. اما قوام‌السلطنه دیر رسیده بود. با این همه اعلیحضرت هر دو را مورد تفقد قرار دادند. رزم آرا می‌خواست از جریان واقعه ۱۵ بهمن که بدست اجنبی ترتیب داده بود بسود خود حداکثر استفاده را بکند به این معنی که با دستگیری و به زندان انداختن شخصیت‌های

بانفوذ راه را برای نخست‌وزیری خود هموار سازد.»<sup>۱۳</sup>

«از این اظهارات ساعد معلوم می‌شود که عصر روز ۱۵ بهمن، رزم‌آرا حاکم مطلق بوده، شهربانی و دژیانی و سایر مقامات انتظامی را در اختیار داشته، وزرا از او اطاعت می‌کرده‌اند و نخست‌وزیر از همه جا بی‌خبر بوده است. رزم‌آرا هر کسی را می‌خواست، حتی کسانی مانند آیت‌الله کاشانی و سیدضیاء و قوام‌السلطنه را دستگیر می‌کرده و نخست‌وزیر برای لغو احکام او از شاه اجازه می‌گرفته است. یعنی اگر شاه کشته شده بود هیچکس نمی‌توانست این احکام را لغو کند. جالب‌تر از آن اینکه ساعد به صراحت رزم‌آرا را طراح و ترتیب‌دهنده این ترور معرفی می‌کند و ارتباط او را با اجانب تذکر می‌دهد. علاوه بر آن قرائن و شواهد دیگری نیز بر این امر وجود دارد. یکی اینکه رزم‌آرا برخلاف معمول همه ساله به بهانه اینک حزب توده در امامزاده عبدالله میتینگ دارد از حضور در دانشگاه خودداری کرده و در ستاد ارتش مراقب اوضاع بوده است. اگر در نظر آوریم که بنا به گفته دکتر کشاورز بر اثر پیشنهاد و اصرار کیانوری هیئت اجرائیه موافقت می‌کند که یادبود ارانی بجای ۱۴ بهمن روز ۱۵ بهمن برگزار شود و باتوجه به روابط دکتر کیانوری با رزم‌آرا چه از طریق خسرو روزبه و چه بطور مستقیم، معلوم می‌شود که رزم‌آرا منتظر خبر کشته شدن شاه و انجام کودتا بوده است. گواه دیگر بر این امر اینکه در آن روز بدستور رزم‌آرا به همه پادگانهای پایتخت فرمان آماده‌باش داده بودند و تمام نیروهای انتظامی در سربازخانه‌ها با تمام تجهیزات آماده عمل بودند...»<sup>۱۴</sup>

«ژرار - دو ویلیه» نویسنده فرانسوی نیز که نخستین بار از نقش رزم‌آرا در نقشه ترور شاه پرده برداشته، معتقد است که رزم‌آرا مقدمات کار را طوری فراهم کرده بود که به آسانی بتوان ترور شاه را به حزب توده یا گروه‌های مذهبی نسبت داد و آنها را پس از مرگ شاه حذف نمود، زیرا در برنامه‌های او برای حکومت مطلقه بر ایران جایی برای گروه‌های سیاسی و مذهبی مخالف وجود نداشت. نویسنده فرانسوی اضافه می‌کند که

۱۳- روزنامه «اراده آذربایجان» شماره ۱۰۷۳ به نقل از کتاب «خلع ید» جلد سوم صفحه

۱۴- خاطرات دکتر انور خامه‌ای (از انشعاب نا کودتا) - انتشارات هفته - ۱۳۶۳ -

«رزم آرا کم و بیش خصوصیات اخلاقی رضاشاه را داشت و بدون تردید می‌خواست بر مسند قدرت مطلقه تکیه کند، و اینکه شاه با علم به این خصوصیات و سوءظنی که در مورد نقش او در سوءقصد بخود داشت رزم آرا را از ریاست ستاد ارتش به نخست‌وزیری ارتقاء داد، شگفت آور بود.»<sup>۱۵</sup>

«ریچارد کاتم»<sup>۱۶</sup> نویسنده و محقق معروف آمریکائی که مدتی در سفارت آمریکا در تهران خدمت کرده و پس از مراجعت به آمریکا کتابی تحت‌عنوان «ناسیونالیسم در ایران»<sup>۱۷</sup> نوشت، انتصاب رزم آرا را به مقام نخست‌وزیری به مسافرت رسمی شاه به آمریکا در پائیز سال ۱۹۴۹ ارتباط داده و می‌نویسد «شش ماه بعد از این مسافرت، رزم آرا به مقام نخست‌وزیری منصوب شد و در آن موقع باور عمومی در ایران بر این بود که رزم آرا انتخاب مشترک آمریکائیه و انگلیسیها برای حکومت بر ایران است. این اعتقاد بیشتر از فعالیت‌های یکی از اعضای سفارت آمریکا، که آشکارا از رزم آرا حمایت می‌کرد ناشی می‌شد.<sup>۱۸</sup> علاوه بر این مطبوعات آمریکا نیز در آن تاریخ با شور و حرارت زیادی از رزم آرا به‌عنوان یک زمامدار قوی و اصلاح‌طلب ستایش می‌کردند، که از آن جمله می‌توان به مقالات روزنامه «نیویورک تایمز» در دوران نخست‌وزیری رزم آرا اشاره کرد. نوشته‌های مطبوعات آمریکا و سایر کشورهای غربی در این مدت به صراحت این نظر را منعکس می‌ساخت که رزم آرا «انتخاب» آمریکا برای نخست‌وزیری ایران است. در این نوشته‌ها از او به‌عنوان یک زمامدار طرفدار غرب و قوی و مصمم به انجام اصلاحات یاد می‌شد...»<sup>۱۹</sup>

نویسنده و محقق معروف دیگر آمریکائی «باری روبین»<sup>۲۰</sup> در این مورد نظر متفاوتی دارد و در کتابی تحت‌عنوان «سنگفرش شده با حسن‌نیت - تجربه آمریکا و

15- Gerard De Viliers - L'Irresistible Ascension... P. 179.

16- Richard W. Cottam

17- Nationalism in Iran

۱۸- کاتم نام این مقام سفارت آمریکا را در زیرنویس همین مطلب «جرالد دوهر»

Gerald Douher ذکر کرده است.

19- Nationalism in Iran... P. 209.

20- Barry Rubin



ایران»<sup>۲۱</sup> که ترجمه فارسی آن تحت عنوان «جنگ قدرتها در ایران» منتشر شده می‌نویسد هنگامی که شاه در ژوئن سال ۱۹۵۰ فرمان نخست‌وزیری رزم آرا را صادر کرد «اینطور شایع شد که رزم آرا با حمایت آمریکا به نخست‌وزیری منصوب شده و شاید خود رزم آرا و اطرافیان او برای تقویت موقعیت خود چنین شایعه‌ای را پخش کردند، ولی اسناد و مدارک موجود درباره تاریخ روابط ایران و آمریکا حاکی از چنین مطلبی نیست، هرچند آمریکائیا از انتصاب او به مقام نخست‌وزیری استقبال کردند و در آغاز نسبت به امکان موفقیت او در انجام اصلاحات و حل مشکلات ایران خوشبین بودند... اما این خوشبینی دیری نپایید. زیرا رزم آرا نشان داد که نه سیاستمدار قابلی است و نه می‌تواند از اعتماد و پشتیبانی افکار عمومی برخوردار شود. علاوه بر نقاط ضعف شخصی رزم آرا، روش آمریکا و انگلستان هم کمکی به پیشرفت کار او نمی‌کرد و مهمتر از همه مخالفت باطنی شاه با او مانع موفقیت وی بود. شاه به همان دلیل که قبلاً نسبت به قوام‌السلطنه نظر مساعدی نداشت و بعدها با دکتر مصدق و دکتر علی‌امینی از در مخالفت درآمد نمی‌توانست با حکومت رزم آرا موافق باشد. شاه هر نخست‌وزیر قوی و باشخصیتی را خطری برای قدرت سیاسی خود و حتی تهدیدی برای تاج و تخت خود می‌دانست. با چنین طرز تفکری بود که شاه پس از متمرکز ساختن قدرت در دست خود دولتمردان متوسط یا ضعیف را در رأس کارهای مهم و حساس قرار داد و خود او نیز سرانجام قربانی ناتوانی و عدم کفایت همین اشخاص ضعیف و مطیع و بله‌قربان‌گو شد.»<sup>۲۲</sup>

باری روبین سپس به دلایل سردی روابط آمریکائیا با رزم آرا پس از انتصاب او به مقام نخست‌وزیری اشاره کرده و می‌نویسد «رزم آرا برخلاف تصوراتی که قبلاً درباره او وجود داشت پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری در صدد نزدیکی به شورویها برآمد و برای جلب رضایت آنها (و شاید انگلیسیها) محدودیت‌هایی درباره مسافرت دیپلماتها و مأمورین آمریکائی در ایران وضع کرد و از ادامه مذاکره برای دریافت وام و کمک از آمریکا خودداری نمود... یک گزارش رسمی سفارت آمریکا در تهران در این تاریخ

21- Paved with Good Intentions - The American Experience and Iran

۲۲- جنگ قدرتها در ایران - بقلم باری روبین. ترجمه محمود طلوعی (مشرقی). انتشارات

آشتیانی. ۱۳۶۳ - صفحه ۵۶-۵۵.

تاکید می‌کند که «روابط آمریکا با ایران به پائین‌ترین سطح خود پس از جنگ رسیده است».

«یکی از دلایل عمده سردی روابط ایران و آمریکا در این دوره خودداری آمریکا از پرداخت وام و کمک مورد تقاضای ایران بود. ایران یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری از آمریکا مطالبه می‌کرد که آنروز رقم بزرگی محسوب می‌شد. آمریکا فقط با پرداخت یک وام ۲۵ میلیون دلاری موافقت کرد و ایرانیها با عصبانیت از ادامه مذاکره برای دریافت وام خودداری کردند. اعتبار و حیثیت آمریکا در ایران سیر نزولی پیمود و در گفتگوهای محافل ایرانی وقتی می‌خواستند به «وعده دروغ» اشاره کنند اصطلاح «وعده آمریکائی» را بجای آن بکار می‌بردند.»

«رزم آرا در آغاز زمامداری نقشه‌های زیادی در سر داشت و با حداقل حرفهای گنده‌ای می‌زد. او یکبار به دیپلماتهای آمریکائی گفته بود که تنها راه برای اصلاحات اجتماعی و اجرای برنامه‌های توسعه در ایران بستن مجلس و زندانی کردن نمایندگان آن و اداره امور کشور با قدرت و اختیارات دیکتاتوری است. البته این حرف برای آمریکائیا خوش آیند نبود و انعکاس آن در واشنگتن بیشتر موجب بدگمانی آمریکا درباره افکار و هدفهای واقعی او شد. با عدم حمایت آمریکا و عدم اعتماد شاه، رزم آرا شانس زیادی برای موفقیت نداشت، ولی ضربه نهائی را مسئله نفت و عدم موفقیت رزم آرا در حل این مسئله به حکومت او وارد ساخت...»<sup>۲۳</sup>

مهمترین مسئله‌ایکه رزم آرا از آغاز حکومت خود با آن مواجه شد، مسئله نفت و هیجانی بود که اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری دکتر مصدق، برای استیفای حقوق ملت ایران در مورد نفت جنوب در مجلس و خارج از مجلس بوجود آورده بودند. قبل از روی کار آمدن رزم آرا، در اجرای مصوبه مجلس شانزدهم درباره فسخ موافقتنامه مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، که دولت را مکلف به اقدام برای استیفای حقوق ملت ایران در مورد نفت جنوب می‌نمود مذاکراتی در زمان حکومت حکیم‌الملک بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران به عمل آمد که به نتیجه‌ای نرسید. در ادامه این مذاکرات در زمان حکومت ساعد قراردادی بین ایران و شرکت نفت به امضا رسید که به قرارداد الحاقی نفت یا قرارداد «گس - گلشائیان» (امضاکنندگان قرارداد)

معروف شد. این قرارداد هرچند از نظر مالی امتیازی برای ایران داشت کافی به نظر نمی‌رسید و به همین جهت مجلس پانزدهم که به اواخر عمر خود رسیده بود نتوانست درباره آن تصمیمی اتخاذ نماید. با ورود دکتر مصدق و همفکرانش به مجلس شانزدهم تصویب این قرارداد با مشکلات بیشتری مواجه شد. مجلس شانزدهم روز سی‌ام خرداد ۱۳۲۹ کمیسیون ویژه‌ای را مأمور رسیدگی به قرارداد الحاقی نفت کرد. یک هفته بعد از اتخاذ این تصمیم از طرف مجلس، دولت علی منصور که بیش از دو ماه و نیم از عمر آن نمی‌گذشت استعفا داد و رزم‌آرا مأمور تشکیل کابینه شد.

رزم‌آرا از نخستین روز حضور در مجلس برای معرفی کابینه خود، با مخالفت شدید دکتر مصدق و همفکران او مواجه شد و سرانجام با تلاش دکتر مصدق و یارانش در مجلس، کمیسیون ویژه نفت قرارداد الحاقی نفت را کافی برای استیفای حقوق ملت ایران تشخیص نداد. رزم‌آرا که از نخستین روز زمامداری خود برای تصویب قرارداد الحاقی نفت تلاش می‌کرد، روز پنجم دیماه ۱۳۲۹ این قرارداد را مسترد داشت و مذاکرات محرمانه‌ای را برای امضای یک قرارداد جدید با شرکت نفت آغاز کرد. این مذاکرات در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۹ به نتیجه رسید و رزم‌آرا موافقت انگلیسیها را با امضای قرارداد جدیدی براساس تنصیف درآمد، یا اصل معروف به «پنجاه - پنجاه» جلب کرد، ولی همانطور که شاه هم در کتاب خود به آن اشاره کرده از افشای این موفقیت مهم خودداری نمود و «بجان خود را هم در نتیجه این اشتباه از دست داد».

اما اینکه چرا رزم‌آرا موفقیت خود را در مذاکره با انگلیسیها پنهان نگاه داشته بود، معنائی است که نویسنده این کتاب سعی کرده است در کتابی درباره مسئله نفت به آن پاسخ بدهد. در این کتاب که تحت عنوان «بازی قدرت» چاپ و منتشر شده، پس از اشاره به جزئیات مذاکرات رزم‌آرا با مقامات شرکت نفت و طرح پیشنهاد ملی شدن نفت از طرف دکتر مصدق در همان روزها آمده است «به عقیده نویسنده، رزم‌آرا از روزی که به مقام نخست‌وزیری رسید، و به عقیده بعضی‌ها از سالها پیشتر و زمانی که ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت در صدد برانداختن سلطنت محمدرضا شاه و بدست گرفتن قدرت مطلقه بود. توطئه قتل شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ به رزم‌آرا نسبت داده شده بود و تمام شواهد امر نشان می‌دهد که شاه برخلاف میل باطنی خود و تحت فشار خارجی رزم‌آرا را به نخست‌وزیری منصوب کرده است... عدم موفقیت رزم‌آرا در حل مسئله نفت و نهفتی که برای ملی شدن نفت آغاز شده بود نقشه‌های او را برای رسیدن

به قدرت مطلقه نقش بر آب می‌ساخت و تنها شانس که برای او باقی مانده بود، دست زدن به کودتا و اعلام حل مسئله نفت بطور دلخواه پس از بدست گرفتن قدرت بود. رزم آرا می‌خواست موافقت شرکت نفت را با اصل تنصیف درآمد، که درآمد ایران را از نفت نسبت به قرارداد ۱۹۳۳ در حدود سه برابر افزایش می‌داد، بعد از کودتا اعلام کند و شاید هم امیدوار بود که با جلب موافقت انگلیسیها قرارداد جدید را، با دادن تضمین‌هایی برای حفظ منافع انگلستان، در قالب ملی شدن نفت پیاده کند...

«از پیشنهاد انگلیسیها برای عقد قرارداد جدیدی براساس پنجاه- پنجاه، شاه هم اطلاع داشت... و کاملاً طبیعی است که شاه از اینکه رزم آرا موضوع پیشنهاد شرکت نفت را مکتوم نگاه داشته و افشای آنرا به فرصت مناسبی موکول کرده است، بدگمان شده بود و عوامل او در دولت و ارتش نیز به وی درباره امکان یک حرکت نظامی از طرف رزم آرا هشدار داده بودند.»

«چگونگی حضور رزم آرا در مجلس ختم آیت‌الله فیض در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ و کشته شدن او بدست یکی از افراد فدائیان اسلام (خلیل طهماسبی) یکی از معماهای تاریخی است، که فقط با ذکر کیفیت آن، می‌توان درباره آن به حدس و گمان پرداخت. قدر مسلم این است که رزم آرا آن روز قصد شرکت در این مجلس را نداشت و شاه با فرستادن امیر اسدالله علم (وزیر دربار و نخست‌وزیر آینده) به نخست‌وزیری او را وادار کرد که به نمایندگی شاه در این مجلس شرکت کند. اینکه شاه در نقشه قتل رزم آرا بدست یکی از افراد فدائیان اسلام شرکت داشته، قابل قبول نیست، ولی می‌توان گفت که منابع اطلاعاتی شاه او را در جریان این نقشه گذاشته بودند. در بعضی منابع (مانند خاطرات سیاسی سرهنگ مصور رحمانی) نوشته شده است که شاه خود یک گروهبان ارتش را مأمور قتل رزم آرا کرده بود و تیری که رزم آرا را از پای درآورد، از اسلحه او شلیک شده بود، زیرا بنا بر ادعای نویسنده کتاب مزبور، تیر خلیل طهماسبی زخم مهلکی بر پیکر رزم آرا وارد نکرده بود!»

«شاه گمان می‌کرد که با قتل رزم آرا افتخار حل مسئله نفت و افزایش درآمد ایران بر مبنای تنصیف درآمد نصیب خود او خواهد شد، ولی جریان حوادث خیلی سریع‌تر از آنچه او گمان می‌کرد پیش رفت؛ روز هفدهم اسفند، یعنی فردای قتل رزم آرا و پیش از آنکه نخست‌وزیر جدیدی انتخاب بشود، کمیسیون نفت مجلس شورای ملی به اتفاق آراء به اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور رأی داد و برای تدوین طرح قانونی

مربوط به اجرای این اصل دو ماه از مجلس مهلت خواست. مجلس شورای ملی روز ۲۴ اسفند و مجلس سنا روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ به اصل ملی شدن نفت رای دادند و دولت جدید که به ریاست حسین علاء تشکیل شده بود، دیگر اختیاری برای مذاکره با انگلیسیها نداشت.»<sup>۲۴</sup>

www.KetabFarsi.com



## نهضت ملی شدن نفت

### و اسراری از زمامداری دکتر مصدق

نهضت ملی شدن نفت ایران و حکومت دکتر مصدق از مهمترین وقایع دوران سلطنت محمدرضا پهلوی است که پیامدهای آن، بخصوص نقشی که آمریکائیا چه در دوران زمامداری مصدق و چه توطئه سرنگونی حکومت او ایفا کردند، در سیر حوادث باقیمانده دوران سلطنت محمدرضا شاه تا انقلاب اسلامی و سرنگونی رژیم سلطنتی مستقیماً اثر گذاشته و به همین جهت بیش از رویدادهای دیگر این دوران باید مورد توجه قرار بگیرد.

پیشنهاد ملی شدن نفت نخستین بار روز ۲۶ آذرماه سال ۱۳۲۹، هنگام گزارش کمیسیون نفت مجلس شورای ملی درباره دلایل رد قرارداد الحاقی نفت، از طرف دکتر مصدق عنوان شد و طرحی نیز به امضای دکتر مصدق و دو نفر دیگر از نمایندگان مجلس در این مورد تقدیم مجلس گردید، که چون امضای کافی نداشت در دستور قرار نگرفت. باوجود مسکوت ماندن این پیشنهاد در مجلس، موضوع ملی شدن نفت در چند هفته آخر عمر حکومت رزم آرا بطور جدی در مطبوعات و محافل سیاسی مورد بحث قرار گرفت و افکار عمومی طوری آماده پذیرش این فکر بود که کمیسیون نفت مجلس فردای قتل رزم آرا، به اتفاق آراء اصل ملی شدن نفت را تصویب کرد و طرح ملی شدن نفت تا پایان سال ۱۳۲۹ از تصویب هر دو مجلس شورای ملی و سنا گذشت.

لازم به یادآوری است که هنگام تصویب اصل ملی شدن نفت در مجلسین ایران، حکومت انگلستان در دست حزب کارگر بود، که خود بسیاری از صنایع مادر را در